

Transcendent Philosophy: The Ontological Realism of the Political Phenomenon¹

Mohammad Pezeshgi¹

1. Associate Professor, Department of Political Philosophy, Islamic Science and Culture Academy; Member of the Association for Political Studies, Qom, Iran. pezeshgi@isca.ac.ir

Abstract

The present study aims to explore the existence of political phenomena through rational and argumentative inferences, using the teachings of transcendent philosophy. The purpose of political phenomena are the concepts, structures, and actions in which those structures occur. The present study claims that political phenomena are a shadow of the existence of science. Science has an independent and external presence in transcendent wisdom, and individuals enhance their existence by increasing political awareness (which emerges in culture, history, and collective identity). The political reality is adapted to the whole ontology of transcendent wisdom by proving the research claim. As a result, political phenomena are related to other existing objective facts, and it is possible to examine the ontological issues in question. One of the essential achievements of the present research for the philosophy of humanities is that it provides the possibility of designing the philosophical foundations of humanities-based on the teachings of transcendent wisdom.

Keywords: Transcendent Wisdom, Ontological Realism, Philosophy of Humanities, Social Affairs, Political Phenomenon.

1. **The present study is taken from:** a research project entitled "Theory of transcendent realism" which has been implemented in the Research Institute of Islamic Sciences and Culture.

Received: 2020-11-07 ; **Revision:** 2021-10-02 ; **Accepted:** 2021-11-17

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



حکمت متعالیه: واقع گرایی هستی‌شناختی پدیده سیاسی^۱

محمد پزشکی^۱

۱. دانشیار، گروه فلسفه سیاسی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران.
pezeshgi@isca.a.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر این است که با استفاده از آموزه‌های حکیمان متعالیه، وجود پدیده‌های سیاسی را از طریق استنتاجات عقلی و برهانی مورد کاوش قرار دهد. منظور از پدیده‌های سیاسی در این‌جا مفاهیم، سازه‌ها و کنش‌هایی هستند که در آن سازه‌ها روی می‌دهند. مدعای پژوهش حاضر این است که پدیده‌های سیاسی سایه‌ای از وجود علم می‌باشند. در حکمت متعالیه علم وجودی مستقل و خارجی دارد و افراد با افزایش آگاهی سیاسی (که به صورت فرهنگ، تاریخ و هویت جمعی ظهور می‌یابد) وجود خود را ارتقاء می‌دهند. با اثبات مدعای پژوهش، واقعیت سیاسی با کل هستی‌شناسی حکمت متعالیه تطبیق می‌یابد و در نتیجه پدیده‌های سیاسی با دیگر حقایق عینی موجود ارتباط می‌یابد و امکان بررسی هستی‌شناختی امور مورد بحث فراهم می‌آید. از دستاوردهای مهم پژوهش حاضر برای فلسفه علوم انسانی آن است که امکان طراحی بنیان‌های فلسفی علوم انسانی براساس آموزه‌های حکمت متعالیه را فراهم می‌کند.

واژه‌های کلیدی: حکمت متعالیه، واقع‌گرایی هستی‌شناختی، فلسفه علوم انسانی، امر اجتماعی، پدیده سیاسی.

۱. پژوهش حاضر برگرفته از: طرح پژوهشی با عنوان «نظریه واقع‌گرایی متعالی» بوده که در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی اجرا شده است.

پزشگی، محمد (۱۴۰۰). حکمت متعالیه: واقع‌گرایی هستی‌شناختی پدیده سیاسی. *سیاست متعالیه*، ۹(۳۵): ص ۸۱-۹۶.

DOI: 10.22034/sm.2021.139388.1630

تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۸/۱۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

۱. مقدمه: سرشت دوگانه پدیده سیاسی

از سوی هواداران «نظریه نظام‌های سیاسی»^۱ مانند دیوید ایستون^۲ و طرفداران کاربرد «رهیافت رفتارگرایی»^۳ در علم سیاست مانند هارولد لاسول^۴ هر آنچه را که واقعیت سیاسی می‌نامند، به‌مثابه واقعیت عینی تلقی می‌کنند و از سوی دیگر هواداران «نظریه نهادگرایی جدید»^۵ مانند ساموئل هانتینگتون^۶ واقعیت‌های سیاسی را واقعیاتی برساختی به‌شمار می‌آورند. بنابراین، «واقعیت‌های سیاسی» از نظر اندیشمندان علم سیاست از دوگانگی عینی- برساختی برخوردار هستند. این دوگانگی موجب پیدایش چالشی در هستی‌شناسی واقعیت‌های سیاسی می‌شود، زیرا در صورت پذیرش عینی بودن این‌گونه از واقعیت‌ها، باید آن‌ها را مستقل از آدمیان در نظر بگیریم، به گونه‌ای که با فرض نبود نوع بشر در جهان، هیچ تفاوتی در واقعیت‌های سیاسی وجود نداشته باشد. همچنین در این فرض نباید با حذف نسل بشر از روی زمین، در ویژگی‌های جهان هستی تغییری پدید آمده و واقعیت‌های سیاسی از آن حذف شود. در صورتی که می‌دانیم بود و نبود واقعیت‌های مزبور در گروهی «برساخت» آدمی است. اما اگر برساختی بودن واقعیت‌های سیاسی را بپذیریم، در آن صورت نباید شکل‌بندی‌های اجتماعی- فرهنگی به‌مثابه واقعیت‌های از پیش موجود بر ساخت هویت انسانی موثر بوده باشند و آن را تعیین کنند. در صورتی که مطالعات سیاسی موجود بر وجود و تأثیر عینی چنین واقعیت‌هایی بر هستی آدمی اذعان می‌کنند. در این راستا، به نظر می‌رسد که «واقعیت سیاسی» دارای ویژگی دوگانه عینی- برساختی است. عینیت واقعیت سیاسی بدان معنی است که آدمی با آن به‌مثابه چیزی بیرون از خود مواجه می‌شود و برساختی بودن آن یادآور این نکته است که واقعیت مزبور به هر اندازه هم که عینیت یافته باشد، باز به دست آدمی ساخته و پرداخته شده است. اما در مقابل دیدگاه‌های فوق، استدلال پژوهش حاضر این است که براساس دیدگاه «حکمت متعالیه»، پدیده سیاسی به لحاظ هستی‌شان «مجموع» بوده و واقعیت به‌شمار می‌رود. پژوهش حاضر در

-
1. Political Systems Theory
 2. David Easton
 3. Behaviorism
 4. Harold Lasswell
 5. New Institutionalism
 6. Samuel Huntington

اینجا بر «مجموع بالذات» بودن هستی پدیده سیاسی و «برساختی» بودن صورت‌بندی آن‌ها تاکید دارد. بنابراین، «حکمت متعالیه» در بررسی یک پدیده، فرآیند، امر یا واقعیت سیاسی آن را به ملاحظه هستی «مجموع» می‌داند.

به منظور بررسی این مدعا ابتدا لازم است تحلیلی هستی‌شناختی از پدیده‌های سیاسی ارائه شود. سپس مجموعیت ذاتی آن‌ها مورد بحث و تحلیل قرار گردد. در ادامه پس از استدلال به سود مجموعیت ذاتی پدیده‌های سیاسی، به اثبات تحقق خارجی و عینیت این پدیده‌ها پرداخته می‌شود و در نهایت استدلال‌های مخالف مدعای این پژوهش به نقد کشیده می‌شود.

۲. تحلیل هستی‌شناختی از پدیده‌های سیاسی

مدعای مورد بررسی آن است که براساس دیدگاه «حکمت متعالیه»، پدیده‌های سیاسی به لحاظ هستی‌شان «مجموع بالذات» بوده و واقعیت به‌شمار می‌روند. اما منظور از «مجموع بالذات» بودن پدیده‌های مورد بحث چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که مراد از مجموع بالذات بودن یک پدیده سیاسی آن است که با برساخته شدن آن پدیده چه چیزی در خارج موجود می‌شود که در مقابل دیگر اشیاء قرار می‌گیرد و فضای بیرون را اشغال می‌کند. برای پاسخ لازم است که به این نکته توجه شود که به این پرسش‌ها دوگونه پاسخ می‌توان داد. پاسخ نخست مربوط به وضعیتی است که یک فرد تصمیم می‌گیرد پدیده مورد بررسی را برای نخستین بار در ذهن ایجاد کند یا یک گروه توافق می‌کنند که آن را برسانند. به عنوان مثال یک فرد یا یک گروه برای نخستین بار تصمیم می‌گیرند که مفهوم یا نهاد «دولت» را ایجاد کنند. در چنین وضعیتی این مفهوم یا سازه به علم حضوری نزد او/آن‌ها حاضر می‌شود و همان‌طور که مشخص است علم و معلوم در علم حضوری یکی هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ج ۱، ص ۴۱-۴۰).

بنابراین، در چنین وضعیتی آن‌چه که با کنش گفتاری این فرد/افراد برساخته می‌شود، همان مفهوم یا سازه دولت است که در ذهن فردی/جمعی تحقق می‌یابد. اما با این تحلیل تنها تحقق مفهوم یا سازه دولت در ذهن توضیح داده شده و هنوز بیان نشده است که در قبال آن چه چیزی در خارج تحقق یافته است. به این مطلب در ادامه بحث خواهیم پرداخت. اما پیش از آن لازم است که به دومین وضعیت پدیده سیاسی پرداخته شود، وضعیتی که در آن مفهوم یا دولت به صورت علم حصولی مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، برای وضعیت افرادی مانند ما است که در محیطی زندگی می‌کنیم که پیش از ما این مفهوم یا سازه برساخته

شده است. در چنین وضعیتی می‌توان از وجود علم به مفهوم یا نهاد دولت، وجود ذهنی مفهوم یا نهاد دولت و وجود خارجی (مجموع بالذات) آن سخن گفت (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷: ص ۹۱). اما اینکه پدیده‌ای مانند دولت چگونه به چیزی تبدیل می‌شود که در برابر دیگر چیزها فضای خارج را اشغال می‌نماید، بحثی است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

همان‌طور که بیان شد، مدعای پژوهش حاضر آن است که پدیده‌های سیاسی به لحاظ هستی‌شان «مجموع» بوده، اما به لحاظ سازه «برساختی» هستند و اینک نوبت آن است که این مدعا به بحث گذاشته شود. وقتی یک فرد به وسیله کنش گفتاری خود مفهوم یا سازه دولت را برمی‌سازد، به محض حضور یا وجود این مفهوم یا سازه در ذهن خود با آن اتحاد وجودی می‌یابد و آن مفهوم یا سازه به بخشی از وجود او تبدیل می‌شود. به این بیان وجود پیشین فرد با افزوده شدن مفهوم/سازه دولت توسعه می‌یابد. حال اگر این فرد مفهوم یا سازه دولت را با دیگران به اشتراک بگذارد، یا این‌که از همان ابتدا با مشارکت دیگران در یک هم‌کنشی گفتاری این مفهوم/سازه را برساخته باشد، در آن صورت این افراد همگی یک وجود مشترک توسعه یافته دارند که بر وجودهای فردی پیشین‌شان افزوده شده است. نکته‌ای که درباره این وجود وسعت یافته آن است که وجود مفهوم/سازه دولت یک وجود مشترک میان تمامی افراد کنش‌گر در این کنش گفتاری است، زیرا این مفهوم/سازه به مثابه یک حقیقت عقلی مانند هر وجود علمی دیگری از کلیت سعی برخوردار بوده و تمامی آن کنش‌گران به یک ادراک واحد به مفهوم/سازه دولت دست یافته‌اند. از این رو تعداد کنش‌گران مشارکت‌کننده در این کنش گفتاری موجب نمی‌شود که به تعداد آن‌ها مفهوم/سازه دولت داشته باشیم (خانی، ۱۳۹۵: ص ۱۲۷-۱۲۶).

با توجه به توضیحی که بیان شد می‌توان گفت که گرچه افراد یک جامعه در وجود جسمانی و تشخیص‌های ظاهری خود متعدد هستند، اما در بخش بزرگی از وجود خود (وجودهای علمی) مشترک می‌باشند که ما نام آن‌ها را فرهنگ، هویت، تاریخ و... می‌نامیم. این وجود وسعت یافته و غیر جسمانی همانند وجود جسمانی افراد یک حقیقت وجودی بوده و مجموع بالذات است.

پس از اثبات مجموعیت ذاتی بدن جسمانی و وجود علمی آدمی، در ادامه بحث به بررسی چگونگی مجموع بالذات بودن کنش‌های گفتاری آدمی (از جمله برساختن مفاهیم/سازه‌های سیاسی) می‌پردازیم. برای این منظور ابتدا به این نکته باید توجه کرد که موضوع «جعل» در فلسفه اسلامی مربوط به رابطه علت با معلول خود است. بر این اساس می‌توان رابطه میان افراد با کنش‌های خود (از جمله کنش‌های گفتاری) را

رابطه علیت دانست، زیرا جعل در جایی اتفاق می‌افتد که میان دو چیزی که یکی عارض و دیگری معروض باشد، رابطه‌ای امکانی وجود داشته باشد و معروض از عارض وجود آن را أخذ کند (همان: ص ۳۲، ۴۱). در این بخش، این پرسش مطرح است که کنش گفتاری چه چیزی از فرد کنش‌گر می‌گیرد؟ در پاسخ باید گفت که کنش گفتاری در یک رابطه علی از کنش‌گر خود هستی او را کسب می‌کند و به عرصه وجود پا می‌نهد.

در موضوع مورد بحث علاوه بر رابطه میان کنش‌گر و کنش برساختن، یک رابطه دیگر نیز میان کنش برساختن و پدیده برساختی (مفهوم/سازه دولت) وجود دارد. اما باید توجه داشت که میان کنش برساختن و پدیده برساخته شده هیچ نوع تغایر هستی‌شناختی وجود ندارد و فرآیند انجام کنش گفتاری (عمل برساختن) همان تحقق پدیده برساختی (مفهوم/سازه دولت) است. فتحی و فنایی اشکوری در این زمینه می‌نویسند: «یک حقیقت بسیط خارجی وجود دارد که از یک لحاظ مصداق علم اعتبار و از لحاظ دیگر، مصداق امر اعتباری است» (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷: ص ۸۹). استدلال آن‌ها در این زمینه در ادامه مطلب بیان خواهد شد. به این بیان فتحی و فنایی از سایه‌وار بودن هستی امور واقع برساختی نسبت به هستی کنش گفتاری (عمل برساختن) سخن می‌گویند و می‌نویسند: «ظلی بودن یک وجود نسبت به وجود دیگر، تعبیر دقیقی است که به خوبی تحقق دو حقیقت را به واسطه یک وجود خارجی که بین آنها رابطه علیت و تشکیک وجود ندارد، تبیین می‌کند. ملاک تحقق این رابطه در یک مورد، این است که دو چیز در قالب یک وجود خارجی واقعاً تحقق پیدا کنند، به گونه‌ای که یکی از آن دو، با صرف نظر از قیاس و سنجش، مصداق مفهوم وجود موجود است و دیگری، خود شیئی از اشیاء نیست و تنها حیثیتی در آن وجود خارجی است» (همان: ص ۹۲).

به این بیان مفاهیم/سازه‌های سیاسی و کنش گفتاری برسازنده آن‌ها از نظر هستی خارجی یکی هستند و هستی پدیده‌های سیاسی سایه‌ای از هستی کنش گفتاری برسازنده آن‌ها به‌شمار می‌رود. به این بیان، معجولیت ذاتی کنش‌گر (به‌مثابه علت) به پدیده برساختی (به‌مثابه معلول) نیز تعلق می‌گیرد. کنش‌های گفتاری (به‌مثابه معلول) معجولیت خود را از هستی کنش‌گر (به‌مثابه علت) می‌گیرد و به نوبه خود پدیده‌های سیاسی (مفهوم/سازه دولت) معجولیت خود را از کنش گفتاری (کنش برساختن) أخذ می‌کند. در نتیجه پدیده‌های سیاسی معجولیت خود را از هستی برسازنده بدست می‌آورد.

۳. صورت‌بندی واقع‌گرایی هستی‌شناختی در پدیده‌های سیاسی

اینک پس از تحلیل هستی‌شناختی پدیده‌های سیاسی لازم است واقع‌گرایی هستی‌شناختی در پدیده‌های سیاسی صورت‌بندی شود و دلایل اثبات‌گر آن بیان گردد. به عنوان مقدمه ورود به این بحث باید گفت که ما وجود واقعیت‌های سیاسی را به نحو شهودی در زندگی روزمره خود مشاهده می‌کنیم. به عنوان مثال چیزی مانند «رأی دادن» را واقعیتی سیاسی می‌نامیم. گرچه امری به نام «رأی دادن» عملی است که با نوشتن یک یا چند نام، رقم، یا علامت زدن جلوی عکس شخص یا اشخاصی انجام می‌گیرد، اما تا زمانی که مردم این مجموعه از اعمال را «رأی دادن» ندانند، رأی دادن به شمار نخواهد رفت. به این بیان قطعه‌ای از کاغذ یا صفحه مشخصی از یک وب‌سایت یا درج نام یا رقم یا تیک زدن مقابل یک نام یا تصویر یک فرد علاوه بر آنکه تکه‌ای کاغذ، صفحه‌ای از وب‌سایت، نوشتن و تیک زدن هستند، موجودیت جدیدی به نام رأی دهی می‌یابند. همچنین رأی دادن زمانی یک واقعیت سیاسی خاص تلقی می‌شود که مردم نوشتن یا تیک زدن بر روی یک قطعه کاغذ یا صفحه وب را رأی دادن بدانند و اثر آن را انتخاب فردی به عنوان شهردار، نماینده یا رئیس جمهور بدانند. بنابراین، نوشتن نام فردی بر روی قطعه‌ای از کاغذ در یک بازی به وسیله بچه‌های یک محله، رأی دادن به‌شمار نمی‌آید. از سوی دیگر، عمل رأی دادن مورد بحث زمانی می‌تواند «رأی دادن» محسوب شود که در دل مجموعه‌ای از روابط نظام‌مند بزرگ‌تری باشد که آن را «نظام انتخاباتی» می‌خوانیم که خود این نظام نیز وقتی معنا می‌یابد و اثرگذار است که در مجموعه روابط بزرگ‌تری به نام «مردم‌سالاری» باشد. برای اینکه مردم‌سالاری به خوبی کار کند، علاوه بر انتخاب‌کنندگان، نیازمند افرادی است که انتخاب شده و نامزد خوانده می‌شوند. اینکه یک فرد هویتی به نام نامزد انتخاباتی بیابد، در گرو وجود روابط دیگری است که تحت عنوان «نظام حزبی» جای می‌گیرد. بنابراین، واقعیت‌های سیاسی مانند رأی دادن، نظام انتخاباتی، نظام حزبی و مردم‌سالاری، هستی‌هایی جدا از هستی‌های عینی مانند عمل نوشتن یک قطعه کاغذ و بودن در ساختمان رأی‌گیری در زمان رأی‌گیری دارند. به طوری که نوشتن نامی بر روی قطعه‌ای کاغذ در زمان و مکان خاص، به خودی خود رأی دادن قلمداد نمی‌شود. گرچه ما واقعیت‌های سیاسی بسیاری را در زندگی روزمره خود مشاهده می‌کنیم، اما چگونه می‌توان مجعولیت ذاتی آن‌ها را به شیوه فلسفی اثبات کرد.

۴. استدلال برای عینیت پدیده سیاسی

نخستین مرحله برای صورت‌بندی واقع‌گرایی هستی‌شناختی، استدلال برای موجودیت پدیده سیاسی و

عینیت داشتن خارجی است. در اینجا به سه استدلال اشاره می‌شود که براساس آن‌ها موجودیت خارجی و عینیت این پدیده‌ها اثبات شده است که عبارتند از: استدلال به وجود پدیده سیاسی پیش از پیدایش ما، استدلال به عدم تغایر وجودی میان کنش برساختن و پدیده برساختی و سرانجام استدلال به این‌همانی هستی‌شناختی غایت و وجود کنش در کنش‌های دفعی.

۴-۱. استدلال برای اثبات عینیت پدیده سیاسی از راه مشاهده حضور آن‌ها در زندگی سیاسی

نخستین استدلال برای اثبات وجود خارجی پدیده سیاسی و عینیت آن‌ها شبیه استدلالی است که به وجود امور عینی می‌شود. براساس این استدلال از این حقیقت که امور عینی پیش از ما وجود داشتند و در طول حیات ما نیز به وجود خود ادامه می‌دهند، نتیجه گرفته می‌شود که این‌گونه از امور در جهان خارج وجود داشته و اموری عینی به‌شمار می‌روند. محمدحسین طباطبایی از این استدلال برای اثبات امور عینی و جهان هستی استفاده کرده و می‌نویسد: «هر یک از ما که نگاهی به خود نموده و زندگانی خود را تحت نظر گرفته و سپس به طور قهقری به روزهای گذشته خود برگشته و تا آنجا که از روزهای زندگی و هستی خود در یاد دارد، پیش برود، خواهد دید که نخستین روزی که دیدگان خود را باز کرده و به تماشای زشت و زیبای این جهان پرداخته، برای اولین بار خود به خود چیزهایی (جهان) خارج از خود دیده و کارهایی به حسب خواهش خود انجام داده (البته در اینجا نباید فراموش کرد که در این تماشا به خطاهایی نیز برمی‌خوریم که تدریجاً علمای و عملاً با آنها مواجه شده‌ایم) و اگر باز این عمل را تکرار کرده و در هر یک از اطوار گوناگون زندگی خود نظر بیازماید، همان خاطره به وی جلوه‌گر خواهد شد (خارج از من جهانی هست که در وی کارهایی به حسب خواهش خود می‌کنم)» (مطهری، ۱۳۷۵: ج ۶، ص ۷۵).

گرچه استدلال طباطبایی مربوط به امور عینی می‌شود، اما ضیاءالدین عراقی در دو کتاب *نهایه الافکار* و *مقالات الاصول* از آن برای اثبات عینی بودن و وجود خارجی داشتن اموری مانند مالکیت و ازدواج استفاده می‌کند و تفاوت امور مزبور از امور عینی را در این امر خلاصه می‌کند که مالکیت و ازدواج از طریق «اعتبار» و قرارداد برساخته شده و پا به عرصه هستی می‌گذارند، اما پس از آن‌که پا به عرصه هستی گذاشت، به بخشی از واقعیت‌های جهان هستی تبدیل شده و تفاوتی با امور عینی دیگر ندارند. به عبارت دیگر، عراقی امور جهان خارج را به دو دسته تقسیم می‌کند: یک دسته امور عینی و دسته دیگر امور برساختی. از نظر او اموری مانند ازدواج و مالکیت، واقعیتی بین واقعیت‌های عینی و واقعیت‌های ادعایی

دارند، زیرا از این جهت که برای به وجود آمدن نیازمند تخصیص یک کارکرد و الثفات جمعی نسبت به آن هستند، شبیه واقعیت‌های ادعایی می‌باشند، اما از جهت اینکه در ادامه حیات مستقل بوده و مانند امور عینی هستند، مشابه واقعیت‌های عینی می‌باشند (علی‌پور و حسنی، ۱۳۹۰: ص ۱۲۷). بنابراین، با پیروی از استدلال عراقی می‌توان وجود پدیده سیاسی را براساس وجود آن‌ها پیش از به دنیا آمدن ما و تداوم حضورشان در طول زندگانی خود به عینه مشاهده کرد.

توضیحات عراقی بسیار کوتاه و استدلال او مجمل است و از این‌رو مجادلات فراوانی را به همراه می‌آورد، اما استدلال دربرگیرنده عینی-برساختی بودن واقعیت‌های سیاسی است که در آغاز پژوهش حاضر بدان اشاره شد.

در نقد استدلال وجود پدیده سیاسی به‌مثابه واقعیت‌های عینی گفته شده است که این دیدگاه ویژگی بسیار مهم این‌گونه از امور را به عمد نادیده نمی‌گیرد. ویژگی مزبور که همان ارادی و الثفاتی بودن آن‌ها است، از آن‌چنان اهمیتی برخوردار می‌باشد که سرل^۱ ساده‌ترین امور برساختی را بدون آن غیر ممکن می‌داند و می‌نویسد: «ساده‌ترین صورت امر واقع نهادی [امر برساختی] شامل صورت‌هایی از رفتار جمعی است. همان‌طور که پیش‌تر گفتم، به عقیده من توانایی انجام رفتار جمعی، از لحاظ زیستی، استعدادی غریزی یا فطری است و نمونه‌های مختلف قصد جمعی را نمی‌توان حذف کرد یا به چیز دیگر فروکاست» (سرل، ۱۳۹۵: ص ۶۰).

وقتی این رفتارهای جمعی ساده به سطح پیچیده‌تر امور اجتماعی و سیاسی ارتقاء می‌یابد، درونی‌سازی واقعیت‌های مزبور از طریق تعلیم و تربیت و ساخت هویت سیاسی مطرح می‌شود. به این بیان سنت‌ها، نقش‌ها و نهاد‌های سیاسی به بخشی از هویت فردی و جمعی اعضا تبدیل شده و به امری درونی تبدیل می‌شوند و از این رو سنت، نقش و نهاد مزبور به‌مثابه واقعیتی ذهنی جلوه‌گر می‌شود. در واقع الثفات و قصد جمعی است که تجارت (و نه دزدی) را عامل مالکیت و ازدواج (و نه زنا) را موجب رابطه زناشویی می‌داند. خلاصه آنکه استدلال عینی بودن واقعیت‌های سیاسی تنها به نیمی از ویژگی این‌گونه از واقعیت‌ها توجه می‌کند و نیمی دیگر را به عمد نادیده می‌انگارد.

1. John Searle

۲-۴. استدلال برای اثبات عینیت پدیده سیاسی از راه عدم تغایر وجودی میان کنش برساختن و پدیده برساختی

دومین استدلال برای اثبات وجود خارجی پدیده سیاسی و عینیت آن‌ها، تحلیل رابطه میان کنش‌گر (به‌مثابه علت) و کنش (به عنوان معلول) است. براساس این استدلال، رابطه میان کنش‌گر برسازنده و کنش برساختن (به‌مثابه یک کنش درونی) ذیل رابطه علت و معلول قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که در فرایند برساختن، پدیده برساختی (معلول) در رابطه هستی‌بخشی چیزی جز ایجاد کنش برساختی (علت) نیست و در این‌جا طبق معنای رابطه علت-معلول، فقط کنش‌گر پدیده‌ای را برمی‌سازد. به عبارت دیگر، از سویی کنش برساختن، کنشی است که کنش‌گر به وسیله آن یک پدیده را برمی‌سازد و از سوی دیگر پدیده برساختی نیز معلول هستی‌شناختی کنش‌گر برسازنده است و همان رابطه‌ای که میان کنش‌گر برسازنده و عمل برساختن برقرار است، همان رابطه عیناً میان کنش‌گر برسازنده و پدیده برساختی نیز وجود دارد. فتحی و فنایی در این زمینه می‌نویسند: «اگر امر اعتباری معلول فاعل معتبر بوده و وجودش ناشی از وجود باشد و همچنین اگر اعتبار چیزی جز ایجاد امر اعتباری نباشد، ایجاد امر اعتباری و وجود امر اعتباری نیز [...] متکثر نبوده و متغایر از هم نخواهد بود» (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷: ص ۹۰).

بنابراین، در فرآیند برساختن یک هستی تحقق می‌یابد که از سویی کنش برساختن و از سوی دیگر پدیده برساختی خوانده می‌شود. بنابراین، پدیده برساختی عینیت و تحقق خارجی خود را از عینیت و تحقق خارجی کنش گفتاری کنش‌گر برسازنده أخذ می‌کند.

۳-۴. استدلال برای اثبات عینیت پدیده سیاسی از راه این‌همانی هستی‌شناختی ایجاد و وجود در کنش‌های دفعی

در این استدلال تأکید می‌شود که کنش‌های آدمی به دو دسته کنش‌های «تدریجی و مرحله‌ای» و کنش‌های «آنی و دفعی» قابل تقسیم است. در دسته نخست از کنش‌ها، کنش زمانی به پایان می‌رسد که کنش‌گر مرحله به مرحله کنش مورد بحث را انجام داده و در نهایت کنش زمانی به پایان می‌رسد که کنش‌گر حرکت و مرحله پایانی کنش را انجام دهد. اما در دسته دوم از کنش‌ها، کنش به صورت آنی تحقق یافته و بدون هیچ فاصله زمانی پس از آغاز کنش به پایان خود می‌رسد و محقق می‌گردد. نکته مهم کنش‌های دفعی آن است که پایان کنش به لحاظ هستی‌شناختی همان وجود کنش است؛ به گونه‌ای که از

سویی کنش کنش‌گر به شمار رفته و ایجاد نامیده می‌شود و از سوی دیگر پایان کنش محسوب شده و تحقق آن خوانده می‌شود. بنابراین، در دسته دوم از کنش‌ها، انجام کنش با تحقق آن به صورت آنی و هم‌زمان روی می‌دهد و در واقع در این‌جا یک حقیقت بیشتر وجود ندارد. پس میان تحقق پدیده برساختی با کنش برساختن تغییری وجود ندارد و هر دو در یک لحظه تحقق می‌یابند و از آن‌جا که کنش برساختن تحقیقی عینی و خارجی دارد، بنابراین، پدیده برساختی نیز عینیت خارجی می‌یابد (فتحی و فنایی اشکوری، ۱۳۹۷: ص ۹۱-۹۰).

۵. استدلال بر ضد واقع‌گرایی هستی‌شناختی در پدیده سیاسی

یکی از مهم‌ترین احتجاجات بر ضد واقع‌گرایی هستی‌شناختی در پدیده سیاسی، ادعای عدم ارتباط امور برساختی به طور کلی و پدیده سیاسی به نحو خاص با واقعیت است. مرتضی مطهری ادراک امور واقع عینی را در برابر ادراک امور واقع برساختی قرار داده و میان این دو نوع ادراک امر واقع از پنج جهت تفاوت می‌گذارد: نخست از جهت واقعیت داشتن نوع اول و فقدان واقعیت در نوع دوم؛ دوم، از جهت ارزش منطقی داشتن ادراک امور واقع عینی و فقدان ارزش منطقی ادراک امور واقع برساختی؛ سوم، از جهت عدم تبعیت ادراک امور واقع عینی از نیازهای طبیعی و شرایط محیطی و تبعیت ادراک امور واقع برساختی از نیازها و شرایط مزبور؛ چهارم، از جهت تکامل‌ناپذیری ادراک امور واقع عینی و تکامل‌پذیری ادراک امور واقع برساختی و سرانجام از جهت اطلاق، دوام و ضرورت ادراک امور واقع و تقید، نسبیّت و امکان ادراک امور واقع برساختی. ایشان می‌نویسد: «ادراکات اعتباری در مقابل ادراکات حقیقی است. ادراکات حقیقی انکشافات و انعکاسات ذهنی واقع و نفس الامر است [...] اما ادراکات اعتباری فرض‌هایی است که ذهن به منظور رفع احتیاجات حیاتی، آن‌ها را ساخته و جنبه وضعی و قراردادی و فرض و اعتباری دارد و با واقع و نفس‌الامر سروکاری ندارد. ادراکات حقیقی را می‌توان در براهین فلسفی یا علمی - طبیعی یا ریاضی - جا داد و نتیجه علمی یا فلسفی گرفت و همچنین می‌توان از یک برهان فلسفی یا علمی یک ادراک حقیقی تحصیل نمود، ولی در مورد امور برساختی نمی‌توان چنین استفاده‌ای کرد و به عبارت دیگر، ادراکات حقیقی ارزش منطقی دارد و ادراکات اعتباری ارزش منطقی ندارد. ادراکات حقیقی تابع احتیاجات طبیعی موجود زنده و عوامل مخصوص محیط زندگانی وی نیست و با تغییر احتیاجات طبیعی و عوامل محیط تغییر نمی‌کند، اما ادراکات اعتباری تابع احتیاجات حیاتی و عوامل مخصوص

محیط است و با تغییر آنها تغییر می‌کند. ادراکات حقیقی قابل‌تطور، نشوء و ارتقاء نیست، اما ادراکات اعتباری یک سیر تکاملی، نشوء و ارتقاء را طی می‌کند. ادراکات حقیقی، مطلق، دائم و ضروری است، ولی ادراکات اعتباری نسبی، موقت و غیر ضروری است» (مطهری، ۱۳۷۵: ج ۶، ص ۳۷۲-۳۷۱). بنابراین، امور برساختی برخلاف امور عینی بهره‌ای از واقعیت ندارند و از این‌رو نمی‌توانند عینیت داشته و در خارج از ذهن باشند.

در پاسخ به این احتجاج باید گفت که گرچه موضوع سخن مطهری درباره ادراکات حقیقی و تفاوت آن با ادراکات اعتباری است و او تفاوت این دو دسته از ادراکات را به لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برمی‌شمارد، اما گرچه ادعای او در تفاوت میان ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری ادعایی معرفت‌شناختی می‌نماید، اما در واقع این ادعا یک ادعای هستی‌شناختی است، زیرا همان‌گونه که پیش از این در استدلالی که برای اثبات عینیت پدیده سیاسی براساس ابتدای مفاهیم برساختی بر حقایق عینی بیان شد، با ساخته شدن مفاهیم برساختی این واقعیت مفاهیم برساختی است که به عنوان علم حضوری در ذهن حاضر شده و در عین حال معلوم نیز محسوب می‌شود. در توضیح این نکته باید گفت وقتی که ذهن امور برساختی را می‌سازد و واقعیت آن را در خود حاضر می‌کند، همین حقیقت در عین حال که علم حضوری است، خود این حقیقت به عینه معلوم نیز می‌باشد و به این بیان وجود امور برساختی در عین اینکه وجود این امور هستند، صورت ادراکی این امور نیز می‌باشند. پس، وجود و ادراک امور برساختی در ذهن یکی است. یکی از نتایج یکسان بودن وجود و صورت ادراکی امور برساختی در ذهن این است که این امور عینیت داشته و در خارج موجود هستند، زیرا با توجه به آنچه که پیش از این درباره رابطه هستی‌بخشی کنش برساختن و پدیده برساختی بیان شد، هستی این پدیده‌ها عین هستی کنشی است که آن‌ها را ایجاد می‌کند، کنشی که کنش‌گر آن را در خارج می‌آفریند.

۶. مفاد نظریه واقع‌گرایی هستی‌شناختی در امور سیاسی

در روند صورت‌بندی واقع‌گرایی هستی‌شناختی براساس حکمت متعالیه تا این بخش از عینیت، معمولیت و واقعیت پدیده سیاسی سخن به میان آمد. گفته شد که پدیده سیاسی مجموعه پیچیده‌ای از اعتبارات است که طی یک روند عاریت‌گیری از هستی‌های عینی، انتزاعی و اعتباری ایجاد می‌شود. همچنین هستی‌های انتزاعی و اعتباری به‌نوبه خود از روی هستی‌های عینی بدست می‌آیند. بنابراین،

هستی‌های عینی بنیان جهان هستی را ایجاد می‌کنند. براساس آموزه تشکیکی بودن هستی مشخص می‌شود که هستی‌های مزبور نظامی سلسله مراتبی از هستی را تشکیل می‌دهند که در بالاترین حد آن نخستین هستی قرار می‌گیرد که واجب بالذات بوده و هستی آن از خودش می‌باشد. در واقع این هستی، هستی حقیقی است و دیگر هستی‌های عینی در مقایسه با آن، هستی‌های غیری به شمار می‌روند. منظور از هستی‌های غیری آن است که دیگر هستی‌ها هستی خود را از جانب این هستی دریافت کرده‌اند. با این بیان، هرچه از هستی نخستین به سوی مراتب پایین‌تر سلسله مراتب هستی حرکت می‌کنیم، از کمال، شدت، بیشی، بزرگی، تقدم و تفاضل هستی‌ها کاسته می‌شود تا اینکه به هستی‌های انتزاعی می‌رسیم. این نوع از هستی‌ها را ذهن بشری براساس فعالیت‌های خود می‌سازد، اما از آنجا که هستی‌های مورد بحث از هستی‌های عینی انتزاع شده‌اند، بنابراین، از هستی برخوردار هستند، اما هستی آن‌ها ضعیف‌تر از هستی‌های عینی است. هستی‌های اعتباری نیز مانند هستی‌های انتزاعی براساس فعالیت‌های ذهن بشری ساخته شده‌اند، اما این نوع از هستی‌ها نیز از هستی‌های عینی یا انتزاعی الگو برداری شده‌اند و سهمی از هستی آن‌ها برده‌اند، زیرا در غیر این صورت نمی‌توانستند آثار و خواص واقعی داشته باشند. به این بیان هر سه نوع از انواع هستی از هستی نخستین برمی‌خیزند و به درجات مختلف از شدت و ضعف سهمی از هستی نخستین را دارند. با این توضیح مشخص می‌شود که همه اقسام هستی در خارج از ذهن موجود بوده و عینیت دارند. همچنین این هستی‌ها همه مجعول بالذات بوده و معلول هستی نخستین هستند که جاعل بالذات می‌باشد.

صورت‌بندی هستی‌شناسی فوق نشان می‌دهد که هستی‌های انتزاعی و اعتباری به‌رغم آنکه حاصل فعالیت ذهن بشری می‌باشند، اما عینیت داشته و مجعول بالذات هستند. این بدان معنی است که از امور انتزاعی و اعتباری (و از جمله امور سیاسی) آنچه که در خارج ایجاد می‌شود، فقط وجود این امور است. هرچند ظرف تحقق آن‌ها که به آن واقعیت هم گفته می‌شود، ممکن است خارج (هستی‌های انتزاعی) یا ذهن (هستی‌های اعتباری) باشد. بنابراین، یک پدیده سیاسی می‌تواند واقعیتی ذهنی داشته باشد، اما وجود آن عینی و خارجی باشد. این بدان معنی است که امور عینی و ذهنی به‌رغم فضای تحقق‌شان، همواره وجودی عینی و خارجی دارند. خلاصه آنکه، طبق نظریه واقع‌گرایی هستی‌شناختی حکمت متعالیه، نظام انتخاباتی، نظام پارلمانی، مردم‌سالاری و دیگر پدیده‌های سیاسی، واقعیت‌هایی ذهنی، اما هستی‌هایی عینی دارند.

۷. نتیجه‌گیری

مدعای پژوهش حاضر درباره واقع‌گرایی هستی‌شناختی پدیده‌های سیاسی آن بود که حکمت متعالیه امور آن‌ها را خارجی و حقیقی دانسته و از این رو معتقد است که آموزه «واقع‌گرایی» پدیده‌های هستی شامل پدیده سیاسی نیز می‌شود. بنابراین، پدیده‌های سیاسی به لحاظ هستی‌شناختی در سایه ارتقاء و توسعه هویت، فرهنگ و تاریخ جامعه تحقق خارجی می‌یابند. همان‌طور که بیان شد براساس آموزه مجعولیت وجود می‌توان ادعا کرد که پدیده سیاسی هم مانند وجود اشیاء عینی است. پس هستی‌شناسی پدیده سیاسی و اشیاء خارجی یکسان است. در استدلال بر مدعای مورد بحث بیان شد که رابطه میان کنش برساختن مفهوم/سازه سیاسی (به عنوان کنش گفتاری) با مفهوم/سازه سیاسی (به مثابه پدیده سیاسی) رابطه علی برقرار بوده و براساس تحلیل دقیق و صحیح از رابطه علی، کنش گفتاری برساختن با پدیده سیاسی برساخته شده از نظر مصداق و وجود یکی هستند. همچنین در کنش برساختن که نوعی کنش دفعی است، میان ایجاد کنش برساختن و وجود پدیده سیاسی این‌همانی هستی‌شناختی وجود دارد. با این دو استدلال مجعولیت پدیده سیاسی به اثبات می‌رسد. بر ضد مدعای مورد بحث استدلال شده است که لازمه مدعای پژوهش حاضر خلط احکام حکمت نظری و حکمت عملی است، در صورتی که فیلسوفان مسلمان ما را از ارتکاب چنین خلطی بازداشته‌اند. در پاسخ به این اعتراض بیان شد قرار دادن پدیده سیاسی (به عنوان نمونه‌ای از امور برساختی) در جایگاه معلول و قرار دادن کنش برساختن (به عنوان مصداقی از کنش گفتاری) در جایگاه علت و جریان رابطه علی میان کنش برساختن و پدیده سیاسی موجب خلط مورد اشاره قرار نمی‌گردد.

منابع

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *رحیق مختوم*. محقق حمید پارسانیا. قم: نشر موسسه اسراء، چاپ سوم، ج ۱.
- خانی، ابراهیم (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی متعالیه: هستی‌شناسی حیات‌های اجتماعی بر مبنای فلسفه و عرفان اسلامی*. تهران: نشر دانشگاه امام صادق(ع).
- خانی، ابراهیم (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی متعالیه: هستی‌شناسی حیات‌های اجتماعی بر مبنای فلسفه و عرفان اسلامی*. تهران: نشر دانشگاه امام صادق(ع).
- سرل، جان (۱۳۹۵). *ساخت واقعیت اجتماعی*. ترجمه میثم محمد امینی. تهران: نشر فرهنگ نشر نو و نشر آسیه.
- علی‌پور، مهدی؛ حسنی، سید حمیدرضا (۱۳۹۰). *پارادایم اجتهادی دانش دینی (پاد)*. قم: نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم.
- فتحی، عبدالله؛ فنایی اشکوری، محمد (۱۳۹۷). *تحلیل هستی‌شناختی واقعیت‌های اعتباری. حکمت اسلامی، ۵(۱۹)*: ص ۷۹-۱۰۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). *مجموعه آثار: اصول فلسفه و روش رئالیسم*. تهران: نشر صدرا، چاپ چهارم، ج ۶.